

آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟*

یحیی علی بابایی

عضو هیأت علمی دانشکده علوم اجتماعی

دانشگاه تهران

چکیده

آن طور که شایع است عموم جامعه‌شناسان دین را "نهاد اجتماعی" می‌دانند. برخی از صاحب نظران اسلامی معتقدند که دین فرانهادی است و در قالب یک "نهاد اجتماعی" نمی‌گنجد. در این مقاله بحث می‌شود که چرا دو دسته فوق به پاسخهای متفاوتی رسیده‌اند. نویسنده در جستجوی یافتن خطای یکی از دو قضیه ۱. "دین نهاد اجتماعی است" و ۲. "دین نهاد اجتماعی نیست" از یک بحث شناخت‌شناسی که مبتکر آن مرحوم علامه طباطبایی است بهره جسته است. در این مقاله جامعه‌شناسان به دو دسته تقسیم شده‌اند: دسته اول جامعه‌شناسانی مانند دورکیم که معتقدند منشأ همه نهادها منجمله نهاد دین خود جامعه است و دسته دوم جامعه‌شناسانی که به منشأ نهادها و منجمله منشأ نهاد دین کاری ندارند و در نزد آنان نهادها و منجمله نهاد دین صرفاً از آن جهت که در جامعه استقرار و ثبات می‌یابند و بر رفتار انسانها کنترل دارند نهاد نامیده می‌شوند. نویسنده در پایان نتیجه می‌گیرد که علت آنکه برخی صاحب نظران اسلامی در قضاوت خود به پاسخ متفاوت رسیده‌اند آن است که در تعریف "نهاد اجتماعی" از تعریف جامعه‌شناسان دسته اول چون دورکیم سود جسته‌اند و در تعریف دین از جامعه‌شناسان دسته دوم، لذا به قضاوتی متفاوت از قضاوت جامعه‌شناسان رسیده‌اند.

واژگان کلیدی: نهاد اجتماعی، نهاد دین، منشأ اجتماعی نهادها.

*. این مقاله بار اول در کلاس درس جامعه‌شناسی دین، در بهار ۱۳۶۶، در حضور استاد گرامی زنده یاد دکتر حشمت الله طیبی قرائت شد و اکنون، پس از تجدید نظر، منتشر می‌شود. از آنجا که این روزها مصادف با درگذشت آن بزرگوار است، لذا به پاس زحمات بی دریغ آن استاد فرزانه در زمینه علوم اجتماعی، از خداوند منان برای روح آن مرحوم طلب مغفرت و اجر اخروی می‌نمایم.

مقدمه

جواب سؤال آیا دین یک نهاد اجتماعی است - آن گونه که شایع است - از نظر جامعه شناسان مثبت است؛ یعنی جامعه‌شناسان در کنار نهادهای خانواده، تعلیم و تربیت، اقتصاد و سیاست، دین را نیز یکی از نهادهای مهم و اساسی جامعه می‌دانند. در حالی که این سؤال در ذهن برخی از متفکران اسلامی - که به مقتضای مسؤلیتهایی که به آنها محول شده درباره مبانی و مسائل جامعه‌شناسی می‌اندیشیدند - مطرح شده و جوابی که داده‌اند این بوده که "نه، دین یک نهاد اجتماعی نیست"^۱.

این موضوع مرا به فکر واداشت که درباره سؤال فوق تأمل کنم تا شاید دریابم که چرا جامعه‌شناسان به آن جواب مثبت داده‌اند ولی پاسخ صاحب‌نظران اسلامی به این سؤال منفی بوده است. آیا آن گونه که گهگاه القا می‌شود علت این امر آن است که جامعه‌شناسان علاقه‌ای به دین نداشته‌اند و سعی کرده‌اند با نهاد دانستن دین منشأ الهی آن را مورد تردید قرار دهند و تقدس دین را در اذهان از بین ببرند، و یا برخی از علمای اسلامی گمان کرده‌اند که اگر بپذیرند دین یک نهاد اجتماعی است منشأ الهی آن مورد تردید قرار خواهد گرفت و لذا به سؤال فوق جواب منفی داده‌اند. یافتن انگیزه دانشمندان جامعه‌شناسی و یا علمای اسلامی در طرح موضوع برای نگارنده بسیار مشکل و شاید هم امری محال می‌نمود. در این اندیشه بودم که مقاله چهارم، مرحوم علامه طباطبایی در کتاب "اصول فلسفه و روش رئالیسم" نظرم را جلب کرد با مطالعه آن راه اصلی بررسی خود را یافتم.

روش بررسی

سؤال اساسی این است که چگونه دو دسته از علمای جامعه‌شناسی و علمای اسلامی به سؤال "آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟" دو پاسخ کاملاً متناقض داده‌اند. به عبارت دیگر خطا

۱. ر.ک. به: "آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟"، جزوه شماره ۲۴، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، بی‌تا، ص ۴۰، (سخنرانی

حجة الاسلام والمسلمین آقای محمود رجبی که در بیست و چهارمین جلسه سمینار جامعه‌شناسی در حضور استاد گرامی آیت الله مصباح یزدی و

تعدادی از استادان رشته جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دانشگاه‌ها به تاریخ تقریبی اواخر سال ۶۲ یا اوایل سال ۶۳ شمسی ایراد گردیده است).

در کجاست؟

در جستجوی یافتن خطا بودم که به شیوه فلسفی علامه طباطبایی آشنا شدم. از این رو می‌توان گفت که بحث ما در این مقاله تا حدودی شناخت‌شناسی است.^۱

مرحوم علامه طباطبایی در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم در بحث "ارزش معلومات" می‌نویسند: وقتی که قضیه‌ای مطرح می‌شود که خطاست، خطا به یکی از دو طرف قضیه - یعنی "موضوع" یا "محمول" و یا به هر دو - برمی‌گردد و نه به حکم. برای مثال اگر مادیون می‌گویند "خدا موجود نیست" و این سخن را ما خطا می‌دانیم، خطا بودن این سخن را در کجا باید جستجو کرد؟ علامه بزرگوار بر این عقیده‌اند که، در "موضوع" سخن که "خدا" باشد و یا در "محمول" سخن که "موجود" باشد و یا در هر دو. به عبارت دیگر فرد گوینده یا "خدا" را آن‌گونه در ذهن تفسیر کرده که مطابق با واقع نیست و یا "موجود" را به معنایی گرفته که مطابق با واقع نیست، و گرنه در درست بودن حکم او نباید شک کرد (علامه طباطبایی ۱۳۷۴، ص ۱۵۹) به عبارت دیگر، باید به یکی از دو صورت زیر گفت:

۱. آن خدایی که ماتریالیست‌ها استنباط می‌کنند نباید هم وجود داشته باشد، چون خدای موحدان خدایی است با مشخصات دیگر.

۲. خدا آن‌گونه که آنها می‌خواهند وجود داشته باشد (وجود مادی) امکان ندارد. یعنی آنها درست می‌گویند که خدا وجود ندارد چون وجود را به معنای وجود مادی گرفته‌اند. البته که خدا با جلوه مادی وجود ندارد.

ما از بحث علامه طباطبایی درباره سؤال مورد نظر خود این‌گونه استنباط می‌کنیم که جامعه‌شناسان و برخی از دانشمندان اسلامی واژه "دین" و یا واژه "نهاد اجتماعی" و یا هر دو را با معانی متفاوت فهمیده‌اند و به همین خاطر به دو جواب متفاوت رسیده‌اند. با این پیش فرض فلسفی در این مقاله به دنبال آن خواهیم بود که معانی دو واژه "دین" و "نهاد اجتماعی" و تفاوت معانی دو واژه مذکور را در حد امکان و توانایی روشن سازیم، و در نهایت جمع‌بندی و نتیجه‌گیری نماییم.

الف. نهاد اجتماعی

نخست تعریف جامعه شناسان از "نهاد اجتماعی" را مطرح می‌کنیم و آنگاه تعریف نویسندۀ جزوۀ "آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟" از "نهاد اجتماعی" را، و سرانجام آنها را با هم مقایسه می‌کنیم.

۱. دورکیم

در تعریف دورکیم از نهاد اجتماعی آمده است:

"در واقع می‌توان ... نهاد را به همهٔ عقاید و شیوه‌های رفتاری" اطلاق کرد که اجتماع نهاد

و یا تأسیس کرده باشد" (دورکیم ۱۳۶۲، ص ۱۹).

دورکیم به منشأ نهاد اشاره کرده است؛ به تعبیر دیگر به نظر او نهاد عبارت است از آن دسته از عقاید و شیوه‌های رفتاری که از اجتماع نشأت گرفته باشد. پس ماهیت نهاد از نظر دورکیم عبارت است از مجموعه‌ای از "عقاید و شیوه‌های رفتاری" و مهمترین شاخصهٔ این عقاید و شیوه‌های رفتاری این است که اجتماع آنها را نهاده است. دورکیم بعد از مطرح کردن "واقعهٔ اجتماعی" به عنوان شیوه‌های عمل و فکر و احساس، که در بیرون از فرد وجود دارند و از قدرت و قوت اجباری برخوردارند و به وسیلهٔ آن قدرت و قوت اجباری، خود را بر فرد تحمیل می‌کنند، به این نتیجه می‌رسد که «واقعه‌های اجتماعی^۱» به دو دستهٔ عمده تقسیم می‌شوند: دسته‌ای شیوه‌های عملی ثابت شده یا متشکل و متبلور به نام "نهاد" اجتماعی و دستهٔ دیگر شیوه‌های عملی ثابت نشده یا غیرمتشکل و غیرمتبلور به نام "جریان اجتماعی" (همان، ص ۱۹ و ۲۸).

پس به نظر دورکیم "نهاد اجتماعی" مجموعه‌ای از شیوه‌های عملی، فکری و احساسی ثابت، متشکل و یا متبلور شده‌ای است که اجتماع آن را بنا نهاده و در بیرون از فرد وجود دارند.

اجزای تعریف دورکیم عبارت است از:

۱. مجموعه‌ای از شیوه‌های عملی، فکری و احساسی به عنوان ماهیت نهاد

۲. ثبات یا تشکل یا تبلور به عنوان شاخص مهم نهاد

۳. منشأ اجتماعی داشتن نهادها

۴. قوت و قدرت اجباری داشتن نهادها، به گونه‌ای که بر فرد تحمیل می‌شوند و اگر فردی بخواهد در جهت خلاف آن شیوه‌ها گام بردارد با مخالفت روبه‌رو خواهد شد.

۲. مالینفسکی

در تعریف مالینفسکی از نهاد اجتماعی آمده است :

"اجزای واقعی فرهنگ که دارای حدّ قابل ملاحظه‌ای از دوام، عمومیت و استقلال هستند، نظامهای متشکل فعالیت‌های انسانی می‌باشند و نهاد خوانده می‌شوند. هر نهاد در اطراف یک احتیاج اساسی تمرکز می‌یابد، دائماً اعضای یک گروه را در یک وظیفه تعاونی متحد می‌سازد و دارای مجموعه خاصی از نظریات و روش یا فن مخصوص به خود است. نهادها به طور ساده و مستقیم با کنشهای خود بستگی متقابل ندارند، یعنی لزومی ندارد که یک احتیاج تنها در یک نهاد و یک نوع خاصی ارضا شود. لکن نهادها معمولاً دارای رشته مخصوصی از وظایف هستند و دارای ماهیت ترکیبی می‌باشند" (صانعی ۱۳۵۴، صص ۱۷۴-۱۷۵).

اجزای تعریف مالینفسکی عبارت است از :

۱. ماهیت نهاد که عبارت است از اجزائی از فرهنگ که می‌توان آن را معادل "شیوه‌های عملی و فکری" که دورکیم مطرح کرده است، قرار داد.
 ۲. شاخصه مهم نهاد که عبارت است از دوام، عمومیت و استقلال که در تعریف دورکیم هم می‌توان معادل آنها را یافت.
- ولی در تعریف مالینفسکی به منشأ اجتماعی نهاد که مورد تأکید دورکیم می‌باشد اشاره‌ای نشده است.

۳. جوزف روسک و رولند وارن

در تعریف جوزف روسک و رولند وارن از نهاد اجتماعی آمده است :

"نهادها انگاره‌های^۱ مستقری برای رفع نیازمندیهای متعدّد انسانی هستند که از شیوه‌های قومی وقتی که تداول و قبول عام پیدا می‌کنند... برمی‌خیزند و رشد و نما می‌یابند" (روسک و وارن ۱۳۵۵، ص ۱۴۶).

و نیز: "نهادها عبارت‌اند از راه و رسمهای مستقر برای اقناع نیازهای کلی انسانی، و این راه و رسمها تا درجه معینی با اجبار توأم است" (همان، ص ۲۳۶).

در تعریف این دو جامعه‌شناس هم ماهیت نهادها عبارت است از الگوهای برخاسته از شیوه‌های قومی متداول جامعه و یا راه و رسمهای مستقر در جامعه. مهمترین شاخص این نهادها استقرار و یا به تعبیر دیگر دوام و ثبات است. همچنین بر جنبه هنجاری شدن این راه و رسمها تأکید شده ولی اشاره‌ای به منشأ اجتماعی نهادها نشده است.

۴. هانری مندراس

در تعریف مندراس از نهادهای اجتماعی آمده است:

"مجموعه هنجارها و نقشهایی که قانونیت یا عدم قانونیت هر چیزی را در یک سازمان اجتماعی تعیین می‌کند. این مفهوم گاه در معنای وسیع به خود سازمان اجتماعی اطلاق می‌شود" (مندراس ۱۳۵۴، ص ۳۳۵).

"... مثلاً، ازدواج دستگاهی از هنجارهاست، از این رو، می‌توان گفت که ازدواج از نهادهای اجتماعی است، به عبارت دیگر، ازدواج، مجموعه‌ای از قواعد نهاده حاکم بر روابط زن و شوهر است" (همان، ص ۱۷۱).

و "نورم یا هنجار هنگامی در کار است که افراد گروه نتوانند زیر پا گذاشتن آن را تحمل کنند و آماده کیفر دادن خطاکار باشند" (همان، ص ۱۶۷).

و "همین پذیرش عمیق باطنی هنجارها سبب می‌شود که تغییر دادن آنها و یا قبول هنجارهای دیگر دشوار گردد" (همان، ص ۱۷۱).

عناصر اصلی تعریف هانری مندراس عبارت است از:

۱. مجموعه‌ای از هنجارها و نقشها به عنوان ماهیت نهادها. این نقشها همان الگوها یا شیوه‌های رفتاری هستند که در تعریف دورکیم و دیگران مطرح شده است.
۲. واژه هنجارها با تعریفی که از آن شده است دارای همان خاصیتی است که دورکیم برای واقعه‌های اجتماعی^۱ منجمله نهادها مطرح می‌کند.

۳. ثبات به عنوان مشخصه مهم این هنجارها در تعریف مندراس نیز مطرح شده است. اما از منشأ اجتماعی نهادها سخنی به میان نمی‌آید. در همه جمله‌ها، "نهاد شدن"

به صورت مجهول می‌آید. چون جامعه‌شناس به مطالعه آنچه هست می‌اندیشد نه به منشأیابی؛ به عبارت دیگر آنچه برای جامعه‌شناس مهم است این است که در جامعه، هنجارها و نقشها یا الگوها و یا شیوه‌های عملی‌ای استقرار یافته‌اند که در بیرون فرد، فرد انسانها وجود دارد و کنترل‌کننده رفتار آدمیان است و جامعه‌شناس خود را موظف می‌داند درباره تأثیر و تأثر این پدیده‌ها به مطالعه بپردازد. جستجوی منشأ اجتماعی پدیده‌ها را دورکیم و احیاناً برخی دیگر در گذشته مطرح کرده‌اند، در حالی که امروز کمتر جامعه‌شناسی است که به این موضوع بیندیشد.

۵. تالکوت پارسونز

نظر پارسونز درباره نهاد را که سی‌رایت میلز خلاصه کرده این گونه است:

"وقتی افراد یک جامعه رفتار خود را براساس معیارها و ضوابط در نظر می‌گیرند، آنان نقشهای اجتماعی خود را ایفا می‌کنند، بدین ترتیب آنچه را که ما نهاد اجتماعی می‌نامیم مجموعه‌ای است از نقشهای اجتماعی کم و بیش پایدار. ولی وقتی در درون یک نهاد اجتماعی، و یا حتی یک جامعه، نظام ارزشها و ضوابط اجتماعی از هم پاشیده شود، آنچه را که امیل دورکیم بی‌هنجاری^۱ می‌نامد به وجود می‌آید. بدین ترتیب در هر جامعه‌ای دو وضع کاملاً افراطی ممکن است پدید آید. یکی وقتی است که نهادهای اجتماعی به قوت خود باقی مانده و معیارها و ضوابط هنوز بر رفتار و کردار مردم حاکم‌اند. دیگر وقتی که نظام ارزشها مضمحل شده و شرایط نابهنجار یا بی‌هنجاری پدیدار می‌شود" (ادیبی و انصاری ۱۳۵۵، صص ۷۹-۷۸).

در این تعریف نیز همان نکاتی مطرح شده که در تعریفهای دیگر آمده است:

۱. ماهیت نهاد که مجموعه‌ای از نقشهای اجتماعی یا رفتار منطبق بر معیارها و ضوابط و یا شاید بتوان گفت مجموعه‌ای از الگوهای رفتاری (عملی) است. البته در تعریف پارسونز صرفاً بر رفتار یا الگوهای رفتاری تأکید شده و به الگوهای فکری و احساسی اشاره‌ای نشده است.
۲. به مسأله ثبات و پایداری توجه شده است.
۳. اشاره‌ای به فاعل یا منشأ الگوهای رفتاری نشده است.

۶. نویسندگان کتاب جامعه امروز*

در تعریف نویسندگان کتاب "جامعه امروز" آمده است:

"نهاد را می‌توان مجموعه‌ای انتزاعی از هنجارها و ارزشها و اعتقادهای دانست که مرکز و محور قسمتهای مهمی از زندگی بشر بوده، آنها را توصیف می‌نماید..."

و "تعریف سامنر از نهاد): یک نهاد عبارت از یک مفهوم... و یک ساخت است."

و "در تعریف سامنر مفهوم "مفهوم" معادل همان جنبه انتزاعی و نامحسوس است که در تعریف قبلی برای هنجارها، ارزشها و اعتقادهای نهادی شده به کار بردیم و ساخت در تعریف او دو موضوع را ارائه می‌نماید، اول افراد یا عاملینی که ارزشها، هنجارها و اعتقادهای را در رفتار خود به کار می‌گیرند و دوم مجموعه وسایل و ابزارهایی که این ارزشها، هنجارها و اعتقادهای را عینیت می‌بخشند. به عنوان مثال آموزش و پرورش در اغلب جوامع یک نهاد اجتماعی است. این نهاد، ارزشها، هنجارها و اعتقادهای ویژه‌ای را دارا بوده و عاملینی چون معلم و شاگرد و نیز ابزارهای متفاوتی مانند کلاس، کتاب و تخته را در برمی‌گیرد. چنین تحلیلی را در مورد سایر نهادها از قبیل اقتصاد، سیاست، دین و خانواده نیز می‌توان به کاربرد" (جامعه امروز ۱۳۵۶، ص ۵۴).

از این تعاریف چنین استنباط می‌شود که:

۱. ماهیت نهادها عبارت است از مجموعه‌ای از هنجارها، ارزشها و اعتقادهای.
 ۲. نهادی شدن هنجارها، ارزشها و اعتقادهای مشخصه مهم آن است که می‌تواند کنایه از استقرار یا ثبات و... باشد که در تعبیر جامعه‌شناسان دیگر هم آمده است.
 ۳. قسمتهای مهمی از زندگی بشر زیر پوشش این نهادهاست، که مشابه آن در تعبیر دیگران آمده به مانند اینکه نهادها نیازهای انسانی را برآورده می‌کنند.
 ۴. اشاره‌ای به منشأ نهادها نشده است و صرفاً معتقدند که وقتی سیستمی از هنجارها، ارزشها و اعتقادهای، که بخشی از زندگی انسانها را تشکیل می‌دهند، در جامعه نهاد شده (یعنی استقرار یافت) نهاد شکل گرفته و به وجود آمده است.
- اکنون که نظر جامعه‌شناسان درباره نهاد اجتماعی را مطرح کردیم، نظر برخی صاحب نظران اسلامی را هم می‌آوریم تا ببینیم با آنچه جامعه‌شناسان می‌گویند مطابقت دارد یا نه؟ لازم است توضیح دهم که نویسنده جزوه "آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟" به صراحت

اشاره می‌کند که تعریف نهاد برگرفته از سخنان بسیاری از جامعه‌شناسان است و اسامی آنها را هم ذکر می‌کند. به عبارت دیگر نویسنده جزوه پس از جمع‌بندی نظر جامعه‌شناسان تعریفی از نهاد ارائه داده است تا بعد بر مبنای آن استدلالهای خود را، مبنی بر اینکه "دین نهاد اجتماعی نیست" پی‌ریزی کند.

در این جزوه آمده است: "نهاد مجموعه‌ای انتزاعی از ارزشها، هنجارها و اعتقادات سازمان یافته می‌باشد که در جامعه به تصویب و تثبیت رسیده و کنترل‌کننده رفتار افراد جامعه است" (جزوه ۲۴، ص ۳). با بررسی تعاریف جامعه‌شناسان می‌توان گفت که، تعریف فوق یک تعریف درست و جمع‌بندی قابل قبولی از نظر جامعه‌شناسان در باب "نهاد اجتماعی" است اما نویسنده جزوه پس از آن، مشخصاتی را مطرح می‌کند که برخی از آنها در سخنان هیچ یک از جامعه‌شناسان، جز دورکیم و یا احتمالاً کسان دیگری که منشأ همه چیز را اجتماع می‌دانند، نیست. در دنباله تعریف فوق آمده است: "نهاد از طبیعت جامعه برخاسته و دارای دوام، عمومیت، انحلال‌ناپذیری و پویایی است و خود را کم و بیش بر افراد تحمیل می‌کند" (همان).

این موضوع که "نهادها از طبیعت جامعه برخاسته" و لذا منشأ اجتماعی دارند باعث می‌شود که صاحبان این جزوه در استدلالهای خود به نتایجی مغایر با نتایج جامعه‌شناسان برسند؛ در حالی که بیشتر جامعه‌شناسان بدون در نظر گرفتن این موضوع نهادها را به دین مرتبط می‌دانند و معتقد به نهادهای دینی می‌شوند و توجهی هم به انتقاد دیگران که نهادها را جز به شکلی که دورکیم مطرح می‌کند نمی‌پذیرند، ندارند. گویی امروز جامعه‌شناسان کمتر به سازوکار شکل‌گیری نهادها توجه می‌کنند و آن طور که جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان قرن نوزدهم در پی کشف منشأ شکل‌گیری پدیده‌ها بودند، دیگر خریداری ندارند.

ب. تعریف دین

نخست تعریف جامعه‌شناسان را از "دین" نقل و آن‌گاه با تعریف جزوه مذکور مقایسه و در پایان نتیجه‌گیری می‌کنیم.

۱. دورکیم

"ذات دین به نظر دورکیم عبارت است از تقسیم جهان به دو دسته نمود مقدس و غیر

مقدس. ذات دین در اعتقاد به خدایی ماورای جهان نیست: ادیانی، حتی از نوع عالی، وجود دارند که به خدا معتقد نیستند، مفاهیم راز و فوق طبیعت نیز که فقط مفاهیمی مؤخراند، در تعریف دین نقشی ندارند، مقوله دینی براساس تمایز دو بخشی جهان، بخش غیر مقدس و بخش مقدس، ساخته شده است. بخش مقدس مرکب است از مجموعه‌ای از چیزها، از باورها و مراسم. هرگاه امور مقدس با هم روابطی از نوع هماهنگی یا تبعیت داشته باشند، به نحوی که تشکیل دستگاهی برخوردار از نوعی وحدت درونی و مستقل از هر دستگاه دیگری را بدهند، در این صورت مجموعه باورها و مراسم مربوط به آنها، مذهبی را به وجود می‌آورند. سپس مذهب مستلزم مراسم و اعمالی است که به نحوی کم و بیش منطقی مشتق از باورها هستند" (آرون ۱۳۶۳، ص ۴۵).

در تعریف دورکیم این نکات قابل توجه است:

۱. اعتقاد به نمودهای مقدس و غیرمقدس به عنوان ماهیت یا ذات دین.
 ۲. مجموعه باورها و مراسم مربوط به امور مقدس تشکیل یک مذهب را می‌دهند.
- از آنجا که دورکیم در پی یافتن منشأ اجتماعی همه امور است لذا درباره دین نیز معتقد است که حتی تصور خدا یا مذهب نیز آفریده جامعه است.

"تعبیر جامعه شناختی دین، در نزد دورکیم دو شکل به خود می‌گیرد. در یکی از آنها این فکر تأکید شده است که آدیان، در توتم پرستی، بی آنکه خود بدانند جامعه را می‌پرستند. یا اینکه، ریشه امر مقدس، قبل از هر چیز، به نیرویی جمعی و غیر شخصی که همانا تصویری از خود جامعه است مربوط می‌شود، و در تعبیر دیگر گفته شده جوامع هنگامی که در حال جوشش و غلیان به سر می‌برند، که خود زائیده شدت نهایی حیات جمعی است، خدا آفرین یا مذهب آفرین می‌شوند. این غلیان جمعی، در قبایل استرالیایی، در حین اعیاد و جشنهای که امروزه روز هم قابل مشاهده‌اند آشکار می‌شود. در مورد جوامع جدید پیشنهادی که دورکیم القا می‌کند، بی آنکه نظریه دقیقی در این مورد داشته باشد، این است که بحرانهای سیاسی و اجتماعی فرصت مناسبی برای پیدایش این قبیل غلیانهای جمعی است" (همان، ص ۵۵).

نظریه "منشأ اجتماعی دین" را قبل از دورکیم روبرتسن اسمیت در کتاب "مذهب سامیها" مطرح کرده است، به عقیده اسمیت رسم همکاسه شدن افراد قبیله و یا عبادت دسته جمعی آنها به هنگام قربانی و آداب خوردن گوشت قربانی از امور مقدس و از نشانه‌های پیوند اجتماعی است که اخوت و همبستگی اعضای جامعه را در پی دارد. پس از نظریه اسمیت دورکیم با تجزیه

و تحلیل آداب و رسوم جمعی قبایل ابتدایی به این اصل معتقد شد که منشأ دین خود جامعه است (طیبی ۱۳۷۰، صص ۲۱۶-۲۱۵).

۲. جوزف روسک و رولند وارن

برخی از جامعه شناسان در تعریف "دین" بیشتر به "نهاد دینی" توجه دارند تا به خود دین. به عبارت دیگر چون برای آنها نهاد بودن دین محرز و قطعی بوده در تعاریف خود سعی کرده‌اند که "نهاد دین" را تعریف کنند و از این رو جنبه‌هایی از دین را که در شکل نهاد قابل مشاهده است، مطرح کرده‌اند. "جوزف روسک" و "رولند وارن" از آن دسته‌اند که بر این عقیده‌اند:

"نهادهای دینی^۱ در جوامع بشری متعدد و گوناگون اند. اما معمولاً همه آنها انگاره‌های مستقری از اعتقاد و رفتار که مربوط به ارتباط انسان با قوای فوق طبیعی هستند، محسوب می‌شود" (روسک و وارن ۱۳۵۵، ص ۱۶۷).

یا "کلیه جوامع بشری درباره نیروهای فوق طبیعی تصور خاصی در ذهن دارند، و کارکرد اساسی مذهب معطوف کردن و توجه دادن انسان به آنهاست" (همان، ص ۱۶۸).

یا "نهادهای مذهبی کارکردهای متعدّد و متنوعی دارند، اما همه آنها بر محور توجه دادن آدمی به قوای فوق طبیعی قرار دارند" (همان، ص ۱۶۹).

با توجه به تعاریف فوق می‌توان گفت که تعریف دین از نظر نویسندگان فوق عبارت است از: مجموعه‌ای از اعتقادات و رفتارهایی که حول محور ارتباط انسان با قوای فوق طبیعی قرار دارند، و "نهاد دینی" عبارت است از الگوهای از اعتقادات و رفتارهای دینی که در جامعه استقرار یافته باشند. می‌بینیم که فرق "دین" با "نهاد دینی" صرفاً در استقرار آن است در جامعه. اعتقادات و رفتارهایی که حول محور ارتباط انسان با قوای فوق طبیعی هستند، صرف نظر از استقرار یا عدم استقرارشان در جامعه، "دین" هستند، ولی از وقتی که مجموعه اعتقادات و رفتارها به صورت الگوهای در جامعه مستقر می‌شوند، به نحوی که به گونه‌ای مستقل حیات اجتماعی پیدا می‌کنند و می‌توانند رفتار افراد را کنترل کنند و در مقابل خاطی عکس العمل نشان دهند، "نهاد دین" نامیده می‌شوند. از این رو نهاد دین است که مورد مطالعه و بررسی جامعه شناس است نه خود دین، و مطالعه خود دین به عالمان دین محول شده است.

۳. سمندر و کلر

"سمندر و کلر خاطر نشان می‌کنند مذهب نیز مانند سایر تأسیسات (نهادهای) اجتماعی وسیله‌ای است که در پرتو آن انسان خودش را با محیط تطبیق می‌دهد. این دو دانشمند محیط را منقسم به سه نوع می‌کنند که عبارتند از محیط طبیعی و محیط اجتماعی و محیط مافوق طبیعی. این محیط آخری البته فرضی و تصویری است لکن اجبار انسان برای تطبیق با آن به همان اندازه شدید است که نسبت به دو نوع محیط دیگر. در این خصوص چنین می‌نگارند: "هیچ کس در این حقیقت شک ندارد که در طول قرون متمادی تصور وجود شیاطین و ارواح در چگونگی زندگی و فعالیت افراد بشر تأثیر تام داشته است. این جهان ماورای طبیعی یک محیط ثابت به وجود آورده است که در کنار محیط طبیعی و اجتماعی قرار گرفته و تطبیق با آن برای افراد بشر به همان اندازه حائز اهمیت است که تطبیق با سایر محیطهای محسوس... مذهب یکی از شرایط زندگی است که بشر در تنازع بقا باید آن را مانند سایر شرایط رعایت کند" (کینگ ۱۳۴۶، ص ۱۹۳).

از متن فوق چنین استنباط می‌شود که، یکی از نیازهای مهم بشر تطبیق انسان با "محیط مافوق طبیعی" است و مذهب به عنوان یک نهاد عبارت است از وسیله‌ای که در پرتو آن این تلاش انجام می‌گیرد.

۴. آگ برن و نیم‌کوف

به عقیده این جامعه‌شناسان:

"اگر وجوه مشترک صدها دین ابتدایی و متمدن را در نظر گیریم، در می‌یابیم که کلمه دین معمولاً در دو معنی به کار می‌رود:

الف. در معنی فردی، شبکه‌ای از اعتقادهای پیچیده به نیروهای فوق طبیعت.

ب. در معنی اجتماعی، شبکه‌ای است از سازمانهای اجتماعی که براساس آن اعتقادهای فراهم آمده‌اند.

دین در این معنی مبتنی بر ۳ گونه عامل است:

۱. مفاهیمی درباره چونی و چندی «نیروهای فوق طبیعت».

۲. احکامی درباره روابط و وظایف متقابل انسان و «نیروهای فوق طبیعت».

۳. شعائر یا مناسکی موافق آن "مفاهیم و احکام" (آگ برن - نیم کف ۱۳۵۳، ص ۴۲۹).

به نظر اینان هر سازمان یا خرده سازمانی دو وجه اصلی دارد: ساخت و کارکرد. وضع

ناشی از روابط نسبتاً پایداری که میان اجزای سازمان برقرارند، ساخت^۱ سازمان است، و هر یک از کارهایی که به وسیله سازمان صورت می‌پذیرد، کارکرد^۲ یا به گونه‌ای تلویحی رفتار^۳ آن است. هر سازمانی موافق کارکردهای خود، هنجارها یا رفتارهای مقبول معینی را برمی‌گزیند و رعایت آنها را از اعضای خود می‌خواهد، و هر کس که با دیگران همساز شود در نتیجه با هنجارها هم‌نوایی کند، مورد پشتیبانی جامعه قرار می‌گیرد و شخص مذکور، "بهنجار" به شمار می‌رود، و کسی که از همسازی و هم‌نوایی بازماند، در وهله اول شخصی "نابهنجار" و در مرحله بعد "کج رو" به شمار می‌رود و از فشار و مخالفت سازمان اجتماعی گزند می‌بیند (همان، ص ۳۲۸).

در تعریف این دو نویسنده چنین استنباط می‌کنیم که دین یک بعد فردی دارد، که همان نفس اعتقادات درباره نیروهای فوق طبیعی است و یک جنبه اجتماعی دارد که به صورت شبکه‌ای از سازمانهای اجتماعی در جامعه شکل می‌گیرد. این شکل اجتماعی اعتقادات دینی، که بعد هنجاری پیدا خواهد کرد، رفتار افراد را کنترل می‌کند و در مقابل افراد خاطی عکس العمل نشان می‌دهد.

از تعاریف جامعه‌شناسان درباره دین، که در این مقاله نقل کردیم، نکات زیر را می‌توان استنتاج کرد:

۱. شبکه‌ای از اعتقادات، باورها و رفتارهای مربوط به نیروهای فوق طبیعی در ماهیت دین نقش دارند که دورکیم به جای نیروهای فوق طبیعی، امر مقدس را مطرح می‌کند.
۲. جنبه سازمانی یا نهادی یکی از جنبه‌های دین است، و آن هنگامی است که دین در حیات اجتماعی حضور می‌یابد و با ایجاد الگوهای رفتاری و هنجارهای دینی رفتار افراد را کنترل می‌کند و در مقابل افراد خاطی عکس العمل نشان می‌دهد.
۳. منشأ اجتماعی دین را صرفاً دورکیم مطرح کرده است و جامعه‌شناسان دیگر در این مورد سخنی به میان نیاورده‌اند.

اکنون که نظر برخی جامعه‌شناسان درباره نهاد دین را مطرح کردیم، به جزوه "آیا دین یک نهاد اجتماعی است؟" برمی‌گردیم و تعریف نهاد دین را از این جزوه پی می‌گیریم. نویسنده جزوه موردنظر تعریف دین را آن طور که خود تأکید کرده است از موارد استعمال این واژه در عرف مردم و با استفاده از بیانات جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به دست آورده است.

وی می نویسد:

"آنچه از دقت در موارد استعمال این واژه در عرف مردم و در بیانات دانشمندان به دست می آید این است که اولین رکن اساسی دین اعتقاد به قوه یا قوای مافوق طبیعت است که به تصریح اکثر صاحب نظران در میان همه ملت‌ها وجود داشته و به منزله پایه کلیه مذاهب است ولی اعتقاد به چنین نیرو یا نیروهایی در برگیرنده تمام عناصر اصلی دین نمی باشد. بلکه علاوه بر آن وجود و پذیرش نوعی تقدس نیز در این واژه نهفته است. به عبارت دیگر دین اعتقاد به موجودی است که انسان در برابرش خضوع کرده متوجه او می شود و او را تقدیس می کند که غالباً بلکه در همه موارد همراه با نوعی آداب و رسوم است" (جزوه ۲۴، ص ۱۵).

نویسنده در این تعریف سه عنصر اساسی برای دین در نظر می گیرد:

۱. اعتقاد به موجود یا موجوداتی (قوه یا قوایی) مافوق طبیعی (غیبی)

۲. تقدس بخشی به آن موجود یا موجودات

۳. انجام مراسم و مناسک برای آنها

و در پایان دوباره تأکید می شود که "این معنی هم با معنی لغوی و هم با موارد استعمال

این کلمه سازگار است و توصیفها و بیاناتی که اکثر جامعه شناسان، مردم شناسان و

فلاسفه ارائه داده اند مؤید آن می باشد" (همان، ص ۱۷).

نویسنده جزوه بر این عقیده است که درست ترین تعریف از دین (دین های توحیدی و غیر توحیدی، دین های حق و باطل و...) تعریفی است که ایشان ارائه کرده است. ما هم، البته، این تعریف را با طرز تلقی جامعه شناسان (غیر از دورکیم) از دین مطابق می دانیم و هم آن را می پذیریم. اما نویسنده جزوه در تعریف "نهاد اجتماعی" با نظر دورکیم و پیروانش که همه چیز را آفریده جامعه می دانند موافق است، در حالی که در تعریف دین با جامعه شناسان غیر دورکیمی همداستان است. در تعریف "دین"، در جزوه، اشاره ای به نظر دورکیم درباره زائیده جامعه بودن دین نشده است، در حالی که اگر در تعریف نهاد، که آن هم از جامعه شناسان اقتباس شده، می توانیم بگوییم "از طبیعت جامعه برخاسته" پس در تعریف "دین" هم می توان گفت "منشأ دین خود جامعه است" (کوزیهیال ۱۳۵۶، ص ۳۵۸). به عبارت دیگر نویسنده جزوه از یک طرف "دین" را آن گونه تعریف می کند که جامعه شناسان غیر دورکیمی تعریف کرده اند، و از طرف دیگر "نهاد" را آن گونه تعریف می کند که بعضی از عناصر آن تنها مورد قبول جامعه شناسان دورکیمی است و به نتیجه ای می رسد مغایر با نظر جامعه شناسان دورکیمی و

غیر دورکیمی توضیح اینک:

الف. از نظر جامعه شناسان غیر دورکیمی

تعریف نهاد: مجموعه‌ای انتزاعی از ارزشها، هنجارها و اعتقادهای سازمان یافته که در جامعه به تصویب و تثبیت رسیده و کنترل کننده رفتار افراد جامعه است.

تعریف دین: دین عبارت است از اعتقاد به قوه یا قوایی مافوق طبیعی به همراه نوعی تقدس درباره آنها و وجود آداب و مراسمی در زمینه آن قوه یا قوا. این دین ارزشها و باید و نبایدهایی را به همراه دارد که در رفتار انسانهای معتقد متجلی می‌شود.

نتیجه: جامعه شناسان غیر دورکیمی با در نظر گرفتن این معانی برای واژه‌های "نهاد" و "دین"، تصدیق می‌کنند که دین هم یک نهاد اجتماعی است. یعنی اعتقادات، ارزشها و هنجارهای دینی در جامعه سازمان می‌یابند و تثبیت می‌شوند و کنترل کننده رفتار افراد جامعه‌اند.

ب. از نظر جامعه‌شناسان دورکیمی

تعریف نهاد: مجموعه‌ای انتزاعی از ارزشها، هنجارها و اعتقادهای سازمان یافته که در جامعه به تصویب و تثبیت رسیده و کنترل کننده رفتار افراد جامعه است. این نهاد از طبیعت خود جامعه برخاسته است...

تعریف دین: دین عبارت است از مجموعه اعتقادات، باورها و مراسم در حول محور امور مقدس که این مجموعه دارای منشأ اجتماعی است و از طبیعت خود جامعه به وجود آمده است...

نتیجه: این دسته از جامعه شناسان هم تصدیق می‌کنند که دین نهاد اجتماعی است، چرا که اعتقادات و باورها و مراسم دینی می‌توانند در جامعه و توسط جامعه شکل بگیرند و به عنوان یک پدیده اجتماعی هنجار آفرین و کنترل کننده رفتار افراد باشند.

ج. نظر نویسنده مقاله

تعریف نهاد: مجموعه‌ای انتزاعی از ارزشها، هنجارها و اعتقادهای سازمان یافته که در

جامعه به تصویب و تثبیت رسیده و کنترل کننده رفتار افراد جامعه است. این نهاد از طبیعت خود جامعه برخاسته است... یعنی همان تعریف جامعه شناسان دورکیمی از نهاد.

تعریف دین: دین عبارت است از اعتقاد به قوه یا قوایی مافوق طبیعی دارای گونه‌ای تقدس و پذیرش آداب و مراسمی درباره آن قوه یا قوا. این دین ارزشها و باید و نبایدهایی را هم به همراه دارد که در رفتار انسانهای معتقد متجلی می‌شود (تعریفی که از جمع بندی نظر جامعه‌شناسان غیر دورکیمی توسط صاحب مقاله مذکور حاصل شده و مورد قبول خود صاحب مقاله نیز می‌باشد).

نتیجه: "نهاد" از طبیعت جامعه برمی‌خیزد و خود به خود در جامعه به وجود می‌آید در حالی که دین این گونه نیست پس "دین نهاد اجتماعی نیست".

البته نویسنده مقاله یا جزوه مورد نظر می‌پذیرد که دین ارزشها و باید و نبایدهایی را به همراه دارد که در رفتار انسانهای معتقد متجلی می‌شود. جامعه شناسان صرف نظر از اینکه واضح ارزشها و باید و نبایدها فرد باشد و یا جامعه و یا حتی منشأ الهی داشته باشد، بر این عقیده‌اند که نهاد چیزی جز استقرار یا تشکل و یا تبلور ارزشها، باید و نبایدها و اعتقادات و باورها نیست. ولی نویسنده جزوه نهاد بودن دین را، حتی به مفهومی که نقل کردیم، مورد تردید قرار می‌دهد و نفی می‌کند.

به عقیده نویسنده جزوه مورد نظر "نهاد اجتماعی بودن دین" به دو معنا می‌تواند مطرح شود:

۱. دین پدیده یا امری است که جز در ظرف اجتماع نمی‌توان آن را تصور کرد و معتقد است که بسیاری از جامعه شناسان "نهاد اجتماعی بودن دین" را به همین معنی در نظر دارند.
۲. نهاد اجتماعی بودن دین به این معنی است که دین نیز چون هر نهاد دیگری زائیده و آفریده اجتماع است (نظر دورکیم).

و ایشان هر دو معنی را مورد بحث قرار داده است و به هر دو معنی معتقد است که دین نهاد اجتماعی نیست. از آنجا که معنی دوم را امروز هیچ جامعه‌شناس سرشناسی قبول ندارد لذا ما از این مقوله می‌گذریم و درباره معنای اول کمی سخن می‌گوییم.

نویسنده جزوه می‌نویسد، پدیده‌ها و امور مربوط به انسان به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند:

۱. "اموری که با وجود یک فرد هم قابل تصورند و برای ایجاد آن نیازی به اجتماع افراد

نیست...

۲. اموری که جز در ظرف اجتماع نمی‌توان آنها را تصور کرد مثل آداب و رسوم ملی و

میهنی و یا قوانین اجتماعی. این گونه امور را امور اجتماعی می‌نامند. یکی از امور اجتماعی "دین" است که از آغاز پیدایش جامعه بشری تاکنون در بین تمام ملتها وجود داشته است ولی پیش از آنکه اجتماعی تشکیل شود دینی وجود نداشت چنان که اگر زمانی زندگی اجتماعی از بین برود دین هم زمینه‌ای نخواهد داشت بنابراین نهاد اجتماعی بودن دین به این معنی است که ظرف تحقق آن اجتماع است هر چند منشأ و پدید آورنده آن فرد باشد و یا موجودی مافوق انسان و یا جهان طبیعت آن را به وجود آورده باشد. چنین برداشتی از نهاد اجتماعی بودن دین را می‌توان به پیتربرگر نسبت داد، برگر پس از آنکه کتاب "سرپناه مقدس" را نوشت و در آن به بررسی دین به عنوان یک امر اجتماعی پرداخت مورد اعتراض قرار گرفت و متهم به انکار منشأ الهی داشتن مسیحیت و زمینی دانستن آن گردید و پس از آن کتاب "شایعه فرشتگان" را نگاشت و در آن اعلام داشت که من منکر منشأ الهی مسیحیت نبوده و خودم را نیز یک مسیحی معتقد می‌دانم هر چند در دسته‌ها و شعبه‌های کنونی مسیحیت قرار ندارم و مقصودم از اجتماعی بودن دین منشأ غیر الهی داشتن آن نیست بلکه صرف نظر از منشأ آن، دین را به عنوان یک امر اجتماعی که در اجتماع وجود دارد و ظرفش اجتماع است مورد بررسی قرار داده‌ام" (همان، ص ۱۹).

و بعد نویسنده جزوه درباره معنای نهاد اجتماعی بودن دین می‌نویسد:

"کلمه دین هیچگونه ملازمه‌ای با اینکه ظرفش اجتماع باشد و جز در ظرف اجتماعی متصور نباشد، ندارد. دین می‌تواند هم در ظرف اجتماعی و هم در صحنه زندگی فردی جلوه‌گر شود. تعریف دین آن گونه که مطرح شد هیچ گونه توقفی بر زندگی اجتماعی ندارد" (همان، ص ۲۰).

و بعد درباره انگیزه جامعه شناسان از مطرح کردن دین به عنوان یک نهاد اجتماعی می‌نویسد:

"به نظر ما این گونه قضاوت در مورد دین (و اجتماعی دانستن آن به معنی فوق) از آن پیش فرض نادرست سرچشمه می‌گیرد که منکر هر گونه امر فردی است و یا معتقد است که انسان منهای اجتماع همان حیوان است و انسانیت انسان به اجتماعی بودن اوست و روشن است که این پیش فرض ادعایی است که دلیل قطعی و روشنی بر آن وجود ندارد..." (همان، ص ۲۰).

می‌بینیم که نویسنده جزوه مورد نظر "اجتماعی بودن" یک پدیده یا نهاد را با خصایصی مطرح می‌کند که بتواند از آن استفاده کرده و حکم به نهاد اجتماعی نبودن دین بدهد. هم او در

تعریف امور اجتماعی می نویسد: امور اجتماعی پدیده هایی هستند که جز در ظرف اجتماع نمی توان آنها را تصور کرد. یکی از این امور را جامعه شناسان "دین" می گویند، که پیش از آنکه اجتماعی تشکیل شود دینی وجود نداشت، چنان که اگر زمانی هم زندگی اجتماعی از بین برود دین هم زمینه ای نخواهد داشت.

لازم است گفته شود که در تعاریف جامعه شناسان "نهاد دین" در جامعه زمانی به وجود می آید که اعتقادات و رفتارهای دینی به صورت الگوهایی در جامعه استقرار یابند و به شکل هنجارهایی در آیند که رفتار افراد را بتوانند کنترل کنند. هیچ جامعه شناسی - غیر از دورکیم و دورکیمی ها - معتقد نیست که این اعتقادات و رفتارها با ایجاد اجتماع شکل می گیرند و با از بین رفتن اجتماع نابود می شوند، بلکه صرفاً با از بین رفتن اجتماع، حیات اجتماعی این گونه اعتقادات و رفتارها از بین می رود. برای آنکه نشان دهم نظر فوق لزوماً سخن پذیرفته شده دیگر علمای اسلامی نیست، از کتاب استاد شهید مرتضی مطهری مثالی می آورم. ایشان در کتاب خود دین را از آن جنبه که در اجتماع زنده است و حیات دارد "پدیده اجتماعی" می نامد و ابایی از این نام گذاری ندارد.

می نویسد:

"این را که دین مردنی نیست می خواهم برپایه علمی برای شما بیان کنم که طبق قانون طبیعت چه چیز در دنیا از میان رفتنی است و چه چیز برای همیشه باقی خواهد ماند: البته نمی خواهم راجع به اشیای خارج از اجتماع بشر صحبتی کرده باشم. بحثم فعلاً راجع به پدیده های اجتماعی است. راجع به آن چیزهایی است که در زندگی اجتماعی ما هست، بینیم طبق قانون طبیعت چه چیزهایی برای همیشه باقی خواهد ماند و چه چیزهایی از میان می روند و زمان آنها را فرسوده و کهنه می کند" (مطهری، ص ۲۱).

"پدیده های اجتماعی در مدتی که باقی هستند حتماً باید با خواسته های بشر تطبیق کنند به این معنی که یا خود آن پدیده ها خواسته بشر باشد و یا تأمین کننده خواسته های بشر بوده باشند... اتفاقاً دین هر دو خاصیت را دارد، یعنی هم جزو نهاد بشر است، جزو خواسته های فطری و عاطفی بشر است و هم از لحاظ تأمین حوائج و خواسته های بشری مقامی را دارد که جانشین ندارد" (همان، ص ۲۳).

می بینیم که از نظر شهید مطهری پدیده اجتماعی پدیده ای است که در حیات جمعی حضور دارد و دین از آن جنبه که در حیات جمعی حضور دارد پدیده ای اجتماعی است و این موضوع منافاتی با جنبه های فردی و یا منشأ الهی و فطری داشتن دین ندارد.

نتیجه

در قضایای منطقی وقتی گفته می‌شود "انسان حیوان است" بدین معنی نیست که انسان فقط حیوان است بلکه صرفاً منظور این است که انسان ابعاد حیوانی هم دارد. اینکه دین نهاد اجتماعی است صرفاً به همین معنی است که دین عناصری دارد که در جامعه به شکل نهادی در می‌آید و می‌تواند رفتار افراد را کنترل کند... و بیش از این انتظاری از این حرف نباید داشت. چرا باید بباستن پیرایه‌هایی به نهاد به نتایجی برسیم که لزومی ندارد. وقتی خود برگر می‌گوید که من منکر منشأ الهی دین نیستم و فقط نظرم این است که دین در اجتماع وجود دارد - یعنی همان مفهومی که شهید مطهری از پدیده اجتماعی بودن دین می‌فهمد و مد نظر دارد - چرا چنین قضاوت بشود که اینها معتقد به این پیش فرض هستند که هیچ امر فردی وجود ندارد. چرا نمی‌شود با تعریف دو واژه "دین" و "نهاد اجتماعی" به آن گونه که جامعه‌شناسان غیر دورکیمی می‌گویند قبول کرد که دین یک نهاد اجتماعی است و از آن این گونه استنباط کرد که در نهاد اجتماعی خصوصیات هست که در دین هم یافت می‌شود و دین هم با داشتن آن خصوصیات می‌تواند در جامعه حیات اجتماعی پیدا کند و به شکل نهاد درآید بی آنکه جنبه‌های فردی و منشأ الهی آن را منکر بشویم.

مآخذ

- آرون، ریمون (۱۳۶۳)، *مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، جلد دوم، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران.
- ادیبی، حسین و عبدالمعبود انصاری، (۱۳۵۵)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، چاپ اول، انتشارات جامعه، تهران.
- برن، آگ و نیم کوف، (۱۳۵۳)، *زمینه جامعه‌شناسی*، ترجمه و اقتباس امیرحسین آریانپور، چاپ هشتم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۲)، *قواعد روش جامعه‌شناسی*، ترجمه علیمحمد کاردان، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- روسک، جوزف و وارن رولند (۱۳۵۵)، *مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی*، ترجمه بهروز بنوی و احمد کریمی، چاپ دوم، انتشارات کتابخانه فروردین، تهران.
- صانعی، پرویز (۱۳۵۴)، *جامعه‌شناسی ارزشها*، چاپ اول، نشر و پخش کتاب (جار)، تهران.
- طباطبایی، علامه محمد حسین (۱۳۷۴)، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، جلد اول، چاپ چهارم، انتشارات صدرا، تهران.
- طبیبی، حشمت الله (۱۳۷۰)، *مبادی و اصول جامعه‌شناسی*، چاپ دهم، کتابفروشی اسلامی، تهران.
- کوزیهیال، ان (۱۳۵۶)، *تاریخ جامعه‌شناسی*، ترجمه احد زرفروشان، انتشارات چهر، تبریز.
- کینگ، ساموئل (۱۳۴۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه مشفق همدانی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- مطهری، شهید مرتضی (بی‌تا)، *امدادهای غیبی در زندگی بشر به ضمیمه چهار مقاله دیگر*، انتشارات صدرا، قم.
- مندراس، هانری (۱۳۴۹)، *مبانی جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، چاپ اول، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران.
- هلاکویی، فرهنگ (۱۳۵۶)، *جامعه امروز*، (ترجمه و اقتباس)، تهران.